

بیان قامت زیباروی

بیان لون شیرین

گفته اند که مراد بان سطری و قوت اعضا است و فی الصراح کردوس استخوانها مفاصل که دوگانه باشد چون کتف وزانوها و جزآن و اما قامت زیباروی صلی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از باغ قدس سروی از بوستان انس صلی الله علیه و آله و سلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان رجبته من القوم و ربع بفتح یا و سکون با و مروج متوسط القامة و در حدیث دیگر بطویل من المروج و اقصر من المشذب زاز تر مروج بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال مجتبین باشد ثانی معنی بسیار دراز با نخافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی الدانیه که لم یکن الطویل المنحط بضم میم اولی و فتح میم سین ثانی مشدد و کسر عین معجمه و بمطلة نیز آمده و بعین مشدده و بجمه یا ممله بر وزن اسم مفعول از باب تفصیل نیز خوانده اند دراز به نهایت درازی و لا بالقصر المتردونه کوتاه تر و مترد و گاه در آمده باشد بعضی اجزای وی در بعضی این عبارات اثبات قصر نیز میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر هم که با الطویل البائن یعنی مفرط در طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس الذی ب طول و فوق الریبة اذا جاز مع القوم عمرهم یعنی بود که بسیار دراز تر باشد اما فوق رجه بود با اعتبار میل بطول چون می آمد با قوم پیشدانشان از او پست و کوتاه می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی در رجه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سر فراتر بودی و منسوب بطول گشتی و اگر دور دور و طرف وی بودی از هر دو بلند بودی و چون مفارقت میکردند منسوب بر رجه شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک می بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله و سلم و نبودم آنحضرت را سایه نه در آفتاب نه در راه رواه الحکیم الترمذی عن کوان فی نوادر الاصول و عجیب است ازین بزرگان که ذکر کردند چراغ ما و نور یکی از اسما را آنحضرت است نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن تابان بود و اتفاق دارند جمهور صلی الله علیه و آله و سلم بر بیاض لون آن صلی الله علیه و آله و سلم و وصف کردند او را با بیض و بعضی گفتند کان ابیض طیبا و در روایتی ابیض طلیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف به بیاض طلاح است و صفت نماند برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و در برای دیدار جان افزای می صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا اتمراست از ابیض خالص بی تک که آنما حق گویند و تفسیر کردند آنرا با بیض که مخالفت است و را حمرة و نه صفرة و نه حمرة بی باقر و روشنائی مثل بیاض مدی و بعضی و همچو رنگ جوش و مانند آن و در روایتی آمده و نخت سفید روی و نخت سیاه بوی در شعر الجالب آمده که در مدح آنحضرت گفته فرو ابیض لیسنتی انعام بوجه و شمال التیامی

ن

عصه لارا مل و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ایضاً مشرب دانه شراب خلط لونی ببولی دیگر است
گو یا یک لونی نوشانیده شده است لونی دیگر را و در اینجا مشرب بجز است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده
ایضاً مشرب بجز یعنی سرخ سفید و بعضی از بهر اللونی را که حدیث انس آمده است باین تفسیر گفتند و ظاهر
آنست که مراد بآن نیز و مشرق است و در حدیث نسائی از ابو هریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در میان اصحاب خفته بود اعرابی بوقادت در آمده اندوی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پس عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بحال و
کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاده و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او و گوش خلایق را گفته صحابه
بها لا منقر المرفق این و سرخ و سفید روی که برفق خود بر بالش تا رنگه زده نشسته است اللهم صلی علی محمد و آله
قد حسنه و جمال و فی القاموس المنزحین سحره کسکه در روی وی سرخی در سفیدی با شد یعنی ایضاً مشرب
مرفق آنکه برفق خود رنگه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بایض امق و منی
امق معلوم شد و فی القاموس الامق لا بیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس نیر اللونی و در وصف لونی بصر
اسم نیز واقع شده و سمره بضم مرتبه است میان سفیدی و سیاهی و هر ارگندم گونی را گویند که ذاتی القاموس
و در صراح گفته سمره گندم گونی و گفته اند که این بایض مشرب صحیح میشود و عرب اطلاق میکند اسم را بر آن
و در حدیث دیگر آمده که ایضاً بود که بیاض وی ماکل بسمره بود و گفته اند که مشرب چون مشع باشد مشابه
اسم است ولیکن آمده صحنی است که سیاهی و دوی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالاجین
الامق و لا بالادوم و از قاموس صراح معلوم میشود که آمده معنی سمره و آدم معنی اسم است و برین تقدیر
بقول دمی و لا بالادوم آدم شدید الادمه مراد باشد آنچه گفته شد بین گشت که مراد بسمره آنست که معنی لایضا
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط باین سمره است و بیاضی که نفی کرد بیاض خالص که آنرا
امق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه این جوی گفته که حدیث کان اسم صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که دوی ایضاً مشرف واقع شده و لا بالادوم واقع شده و آدم اسم است دوی در وجه جمع میان بیاض
و سمره گفته که آنچه از جسد ظاهره بوی آفتاب و با ویرسد چنانکه روی و گردن دست سمره بود و آنچه در زیر شیار
پوشیده بودی ایضاً و این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و با در آفتاب نبود و بدن شریف دوی و تیسرون
آن چنانکه انور التور و را که در حدیث ابن ابی مالک واقع شده اشارت بآن داشتند یعنی آنچه برهنه و بیرون

ایمان در بیان حسن خلقت جمال

می بود از ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بود و نه چنانکه از سایر مردم می باشد بلکه آنس خام و درگاه گاه و بیگاه است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس دلیل و در او همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پنجه شده بود عمره بسمره میزد و قدر آمانشی رفتار در برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ماشی تکفار تکفار کانما یخط من صیب تکفورا تفسیر کرده اند بیل کردن بجانب ماشی چنانکه شلیخ گل بیل میکند و پایی برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالت و نیز در بار از حدیث ابی هریره آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پی سپر میکرد زمین با تمام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که ماشی می کرد مجبای یعنی بقوت بی استرخا و دوشی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تعلق میکرد یعنی بریداشت پایی از زمین با تمام و کشاده میزد گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب قول او کانما یخط من صیب گ یا فرود می آمد از زمین نهجدر بجانب نشیب و صیب لغتین مصوبین من نخدر و انخدر از بالا پ نشیب و آمدن مانا که این تمثیل است برای فوت و برداشتن پایی تمام نه برای سبکی تحرک و اضطراب فانهم در حدیث ابو هریره آمده گفتند دیدیم من هیچ کی را شتاب در راه رفتن از رسولی آگوییانور دیده می شد زمین برای وی و بودیم ماکه در شفت می انداختم نفسهای خود را و میدیدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب میکرد اصلا و این ماشی او العزم و اهل همت و شجاعت است و عادل و اقوام اقسام ماشی است و ارواح هست در اعضا و گاهای بغل رفتی و گاهای بی بغل پیاده میرفت گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات پیشت سر پیاده خوش بود اندر همین بنازه آنسر و من پیاده خوش است و خوش چون باصحاب میرفت پیش پیش می برد ایشانرا و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت را برای فرشتگان و در حدیث آمده است که آن یسوق اصحابه بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود سوق برانند و ابراز پس خود کشیدن از پیش و در سفر بجزار مجموع اصحابه رفتی و ضعف را تقویت وادی و مانده گانرا سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه و آله و سلم قائده انواع ماشی ده است یکی تادوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک و در زمان علاج که بطیش و خفت سبک سیری و قلق و اضطراب بند و این هر دو نوع مذموم و مستقیم اند و دلیل اند بر منزل مرده ولی و دیگر چون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع ماشی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله

نوع ماشی ده است

ج

و سلم بسکون و وقار بی کبر و تمادوت چهارم سعی که مشی با سه عمت است و پنجم رمل یعنی میم مشی با سه عمت برداشتن
 پاها و چنانچه کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عداست سبک دویدن و سبک رفتن
 و از سعی سر بیخ تربت و هفتم خوری یعنی خار مهله و سکون اوزای اخلاف مقصود و آن رفتنی است با پای
 هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جبری یعنی جیم دان بر جستن است در راه و ناکه را اجازه گویند یازدهم
 است دهم پنجه منحنی خرا میدان و گردن اواختن که روش متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است
 که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را مدح کرده و فرمود عباد الرحمن
 الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب یح و عرقه و فضلاء صلی الله علیه و آله و سلم یکی از طبقات بعثت آنحضرت
 طیب بیح است که ذاتی وی صلی الله علیه و آله و سلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و بیح طیب بدان
 نیرسد آنس رضی الله عنه روایت می کند که بنویدم من بیح بوی خوش باو نه مشک نه عنبر را خوشبو تر
 از بوی پیچیر صلی الله علیه و آله و سلم و آرام عاصم امراه غنبرین فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که گفت ما چهار زن
 بودیم نزد عقبه و هر یک از ما کوشش همیکرد در طیب که خوشبو تر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم
 طیبها را و نیرسید بیح یکی از ما بطیب عقبه و استعمال میکرد عقبه از طیب مگر همین قدر که مساس کرد دست
 و بدن او مسح میکرد بدان بجه خود را و بود خوشبو تر از همه باو چون بیرون می آمد بسوی دم نمی گفتند بوی نیکو
 بیح طیبی خوشبو تر از طیب عقبه می گوید این زن که گفتم روزی بجنبه که ما کوشش میکنم در استعمال خوشبوی
 و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست گفت گرفته بودم در آب شری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شری
 آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آدم منخ د آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا
 علاج کند گفت جامه از تن بکن پس بپوش شدم و شستم پیش وی صلی الله علیه و آله و سلم پس دید آنحضرت
 بروست خود گذراند دست مبارک را بر پشت من و حکم من پیدا شد برای من این طیب از آن روز و راه الطهرانی
 فی سجده الصغیر و آنست مردی سخواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد طیب نداشت پیش آنحضرت آمد آنچه
 عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انبخت روی پس یک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق
 در شیشه انداخت و گفت بنید از درین شیشه طیب بفرما و او را که طیب کند باین پس بود آن زن چون طیب میکرد بدان
 می بویید نذابل مدینه از او نام کردند خانه ایشان را بیت الطیبین و آنرا آنس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 روزی خانه ما و قیلو که کرد پس عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد در خواب پس ما در من که ام سلیم است

بیان طریقت بیحیت و عرق و فضیلت آن

تاروره گرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس پیدار شد آنحضرت فرمود چکار
میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شماست یا رسول الله که می گردانیم در طیب و دو هو الطیب الطیب اه مسلم و هم
از انس آسره که چون یکی از اصحاب بصد ملازمت آنحضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش
در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود میرفت هر که در کوچه ها و کوچه های مدینه طیب میگذاشت بوی خوش
و میدانست که آنحضرت از این راه گذشته است و بدانکه هنوز از روی او بار مدینه طیب ارواح فایحست که بجان
بشامه محبت آزادی دیدار بند و شاید که استنشام شده ازین بشامه ذوق بعضی از فریادی مشتاق نیز رسیده
ابو عبد الله عطار مدبر مدینه طیب گفته است شعر طیب مقلد طاب نسیمها فی المشک الکافور
المنهل الرطب به شیبلی که یکی از علمای اصحاب بدانت می گوید که تربت مدینه را نفی خاصست که در هیچ مشک
و غیر نیست گفته که این معنی از اعجاب عجب است در حقیقت هیچ عجب نیست طیب در آن مین که نسیمی زود نظر
دوست به چه جای دم زدن افهای تماریت به و عاگشته گفته است رضی الله عنهما می و عرق در وی شریف
آنحضرت مانند لولو را طیب از مشک از فر و او ابو نعیم در وصف پدین شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود
آنحضرت رخساره در دست مبارک خود پس باقیم دست او را بروی و ریخی گو یا بیرون آورده است آنرا از طیب
عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت مای یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر سر وی نهاد متاخر و معروف شد میان صبیان بوی خوش قائده بدانکه
در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جا دیگر آمده است
گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب عراج و گل سرخ از عرق جبرئیل گل زرد از عرق براق است و نیز آمده
که فرمود بعد از رجوع از عراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و رویدانان گل سرخ هر که خواهد که بوید بو را باید که
بوید گل سرخ را در رویا آمده است که چون قناد قطره از عرق من بنجدید زمین روید گل سرخ و اما محدثان را در صحت
این احادیث باصطلاحی که دارند سخن است تمام مواهب له نیا از ابو الفوح نهر وانی آورده که گفت آنچه
درین احادیث آمده قطره ایست دریا فضل نبی عثمان و آنکست از بسیار آنچه مکرر گردانیده است پروردگار
جیب خود را و رفع گردانیده است بدان بت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صانع است که در تحقیق
و تصحیح اسناد دارند نه بجهت جمع و استتال آن عا شد و درین احادیث که مذکور شد از اضطرابی و اختلافی
هم هست و الله اعلم و چون آنحضرت میخواست تعویذ کند بعضی قضای حاجت نماید شکاف می شد زمین فرود

نفسی
که با عرق شریف از این
بویست از عراج

صفت
از عرق شریف

نفسی
که با عرق شریف از این
بویست از عراج

ب

بول و غائط او را وقایح میشد از آن بوی خوش مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری و از عاقله
آمده است که گفت مرا آنحضرت را که تومی آئی متوضار اونی نیم از تو چیزی از پیدی فرمود که آیا ندانسته تومی عاقله
زمین می دانه بر روی آید از انبیا پس دیده نمی شود از آن چیزی و در ویست از بعضی صحابه که گفت صحبت و شام
من آنحضرت بود و سفری بیچون خواست قضای حاجت با آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت این آدم من امکان
را که بر آمد آنحضرت از آن پس ندیدم مر او را اثر غائط و نه بول و ندیدم در آنجا کلوخ پس گفتم آنها را و یا نتمم مرا آنها را
رایحه طیبیه و قاضی حیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که تحقیق رفته اند تومی از اهل علم بطهارت مدین آنحضرت
دانیست قول بعضی اصحاب شافعی اما بول را مشاهده کرده اند پیاری و نوشیده است او را ام ایمن که حدیث
میگرد آنحضرت را آوردند که شهادر تحت سر بر آنحضرت قدمی نهادند که در آن بول میگردشبی در آن قدم
بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه در آن سفال است پس بناقتد در آن چیزی گفت ام ایمن
و آمد تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر کرد بجسل نم و نهی نکرد از خورد و گفت دیو کند شکم تو
هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی بر که بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس پنج بد بول را و فرمود آنحضرت
اصحبت یا ام یوسف بیار نشوی هرگز پس بیارنی شد آن زن هرگز نگرمان پیاری که در آن بعد از عالم رفت و
بعضی روایات آمده است که روی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش میدیدانوی و از اولاد وی
تا چند پشت و در مواهب شفا این روایت مذکور نیست روایت است که مردم تبرک می کردند ببول و دم آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما شرب دم نیز مکرر واقع شده است از صی به خوردن
آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون بر خون با و فرورد او را در شکم خود پرسید آنحضرت چکار
کردی خون را گفت بیرون بروم تا پنهان کنم آنرا نخواستم که خون از زمین بریزم پس همان بروم آنرا در شکم خود
فرمود تحقیق حذر کردی و نگار داشتی نفس خد یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون عود آنحضرت
روز احد بکید جرات او را مالک بن سنان پدر ابو سعید خدر رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفتند سفید از
خون از ذهن گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بچاک پس فرورد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم هر که خواهد که بگردد بر روی از اهل بهشت بگردد بسوی این مرد و از عبد الصمد بن الزبیر آمد رضی الله
که حجامت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس او را خونزاو گفت غائب کن این جانگس
نه چید و در پید پس نوشیدم آنرا که پوشیده ترانگان مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت ای ترا از مردم دای مردم را

فنا
ابول وی صلوات
علیه و آله و سلم

فنا
لا شرب دم وی
صلی الله علیه
و آله و سلم

از نوکنايت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از ان حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم شد و وی رضی الله عنه بجهت تکبر بیزید واقف است که در بک شریف و مجتمع بود و بروی حجاز زمین عراق و خراسان یونان و گشت و راه حاج بن یوسف زمارت عبد الملک بن دان بردار کشید و له قصه طویله و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر عبد الله بن زبیر را از قتی که فرود بر خون لاکمسک النار الا قسم المبین میسازند ترا آتش و زنج مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده و ان منکم الا اذها الایة و درین حدیث لاکمسک طهارت بول مردم آنحضرت برین قیاس سایر فضیلات و عینی شارح صحیح بخاری که منقحی مذہب است گفته که بهین قابلیت امام ابوحنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلائل مکاره و منظاره بر طهارت فضیلات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شمار کرده اند از آنرا که از خصایص وی صلی الله علیه و آله و سلم و اما بیاض شرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانسار اگر چه در این صفت بطاهر بعد از ذکر طهر و صبر و باطن مناسب در چنانکه در کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت تسلیق و انبساط کلام و انساق و انتظام آن بجهت ذکر بعضی مقدمات که در آن کتاب بی مقام مذکور نیست و در آخر افتاد و لایسن بلکه این مناسب یا فتم چنانکه بر اهل فہم و اباب طبع روشن خواهد بود اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نسل لذت و تمتع نعمت حفظ صحت است چه حسن و احتقان منی مورث و مولد را مضرب شدیده و بسبب ضعف قوی و اعضا و اندام مجاریست و لغاخر و مباحات نبوة باه و شهوت جماع و تواج بدن و تنقیض و تقصیر بصد آن امری مقرر و مودون و عادت مستمره است بیان دان مجت نسا و نکاح سعد و در کمال است یکی از ان مواضع که عقل کوتاه اندیشان از حقیقت کمالیت آن مجوبت بیاض شرت و جماع بانسار است که آنرا در صورت نقصان تصویری کنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فہم و اعوجاج طبیعت ربیانیست است و نظر بچقیقت جامعیت فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیة ظهور عالم است چنانکه در بیکار است در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه و آله و سلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ارواح مطهره در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است که آنحضرت می گشت بر تمام نسا و خود در کیشب آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم بانس اطاعت داشت آنرا گفت انس بودیم ما که می گفتم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد و راه البخاری و در بعضی آیات قوت از بعضی مرد از مردان بهشت آمده است که هر مرد از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آورد جبرئیل یکی از طعام بس خوردم از ان و داده شد من قوت پہل در

بنا بر مستند صحیح
انساق و انبساط کلام
انجمن از کتب معتبره
۵۳
انساق با کمال
و شکر و تامل
فراوان و
ترتیب دادن
۱۲

در

جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عندها که گفت ندیدم من فرقی رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی آنحضرت وصیت کرد به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو و باید که نظر نیتد از کسی فرج من که نه بیند هیچ کی عورت اگر آنگاه پدید گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی است قوت روحانی آن حضرت خود اینچنان بود که آسمان از حرکت باز میداشت بلکه برخلاف حرکتش میزد و چنانکه از زردیس بعد از آنکه خوب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این محل عبرت اعتبار است که عیاشی و تنعم آنحضرت را ماکل مطاعم آن بود که هرگز نیخورده و بنان جو قناعت فرموده قوت توانائی بدن نیز تبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر ارباب فهم و زکا میمانست آنست که بود حسن جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی نیز تبه که مذکور شد و مطعم و لبیس که بسبب عادت حسن و صفا به تنعم در آن می افزاید اینچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر بیرون و آره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از اسلام محفوظ بود و روایت از ابن عباس که گفت محکم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث تفسیق علیه آمده است که درمی یافت آنحضرت را فجر در رمضان حال آنکه آنحضرت جنبی بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزی سه بار و طاهر ازین عبارت تعبد بغير احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جائز باشد و الا اگر در آن آزار فائده نبود و جوابش آنست که بنا بر استثناء بر عدم جواز است این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بودند از احتلام زیرا که احتلام بروی جائز نیست اگر نایم یعنی باشد لازم است که در جنابت با احتلام غسل نگیرد و این فاسد است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز نیست چه احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد با احتلام در حدیث صیام رویت انزال است بی دیدن چیزی خواب این شیطانی است و آنچه شیطانی است دیدن خوابست قاضی عیاض گفته که آن زجنت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ما بود و کلمه در حدیث طویل با نظری آنکه اهل بیت نبوت که منتهیست با امین که امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و شتمت بر بیان حلیه شریف در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن الی کرم خال خود را که هند بن ابی باله است از علی آن حضرت و بود و وصاف حلیه شریف من امید داشتم که وصف کتدی وی از آن چیز را که متعلق شوم من بدان و تمسک کنم بان یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه تصعب بود

دری صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا میخورد بود
 در حدیث شریفی صلی الله علیه و آله و سلم روایت آنحضرت است سلام الله علیهم
 در حدیث شریفی صلی الله علیه و آله و سلم روایت آنحضرت است سلام الله علیهم

بجایه شریف تا آنکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف می شدی
 پرسیدند که چه صورت دیده است اگر بصورت امام حسن می دیدی گفتند راست دیده و بحقیقت دیده
 است پس گفت هندی بن ابی بانه که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فتح ما فتحه تبارک و تعالی
 علیه البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هندی بن ابی بانه را وصف کن در منطق آنحضرت
 و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وآله وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همیشه اندوهناک
 بودم فکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی می افتتاح میکرد سخن را
 و ختم میکرد آنرا با شادق خود شادق کبشیرین کنج و هنر یعنی سخن تمام و کامل درست از زبان می برآورد
 و شکسته و ناقص و تکلم میکرد بچوایم الکلام یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده است
 جوامع الکلم و انتصری الکلام و تکلم میکرد به بیان فاضل و مفضول که نبود در و نقص و نه فضول بود
 نرم طبیعت خوش خلق و نه درشت تن تند خوئی و تعظیم میکرد و نعمت اگر چه کم بودی و کموشش نمیکرد و خیر را
 بزرگوار می نامید و کم نمیکرد ستایش نیز نمیکرد و پناهی اول تر فرود می کشید و نمی ایستاد و تاب نمی آورد کسی
 خشم او را و قیامه بجای آورده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید ای حق
 که تو که متعلق به دنیا بودی و اگر اشارت میکرد و بخیلی تمام کفرت می کرد یعنی نه باگشت نهاد و چون
 یکبار بر میگردد کفرت را از وضعی که مخلوق است کفرت بر آن یا از وضعی که کفرت می شود بر آن
 وقت تعجب چون سخن میگفت میزد و انگشت زردت راست او بر کفرت چپ عادت آنحضرت همه محبوب
 است اینچنین افتاده بود عادات شریف می لایرم در اینجا سری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت کند آن
 فاضل است و الله اعلم و چون غضب میکرد و میگردانید رو و پهلوشریف را و چون خوشحال میشد و لذت میبرد
 از چیزی که پیش چشم او بودی اکثر شکیک می تبسم صلی الله علیه وآله وسلم و پیدای شد در تبسم بدان
 شریف مانند آنکه که در صفا و لطافت و آب تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم این حدیث را از ابن
 ابی بانه پس پرسیدم از امام حسین زانی و حدیث نکردم با وی با فعل و چون حدیث کردم با وی یا فتم
 او را که سبقت کرده بود در سماع این حدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی رضی الله عنه زیاده برین از
 مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را
 از مدخل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون منزل می آمد چه کار میکرد گفت چون می درآمد در منزل و جای

میکرد و در آن سه بخش میکرد و آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد و در آن واگر چه وی صلی الله علیه و آله و سلم
در هر وقت هر حال در عبارت بود اما مراد اینجا خالصا خداست که بی مداخلت حق اهل حق خلق و حق نفس است
و بخشی دیگر برای اهل عیال ادی حقوق ایشان از مخالفت با سلطت مباشرت با ایشان بخشی دیگر برای نفس خود و او را
حق وی استراحت و نوم و امثال آن پس آن بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شرک میگردد و ایشان را
در آن پس خبر میدادند و او را خواص اصحاب بجا جات عامه میرسانیدند و او را فواید مجلس شریف را به سوی ایشان یعنی
اول بواسطه فواید خواص میرسد و ثانیاً بواسطه ایشان به عامه میرسد ذخیره نمی کرد آنحضرت و نگاه نمیداشت
از مردم چیزی را از فواید و نصح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کرم
وی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اختیار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشان را بدین
در آمدن بحضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن قسمت کردن بر قدر فضل و رتبه ایشان مدین یعنی هر که درین
مخصوص و ممتاز تری بود و نصیبی از عنایت و رعایت افرتر و بیشتر می بود و تشاغل نمینمود و بقضا حاجات
مردم و تحصیل مقاصد اصحاب مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان بود و بودی امر میکرد
ایشان را به سوال کردن از حضرت می و خبر دادن بخبری که باید و سنزد و میفرمود باید که برسانند آنچه می شنود و آنکه
حاضر است از شما با کس که غائب است و میفرمود برسانید شمار حاجت کسی نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
قائده و هر که برساند سلطان حاجت کسی که نمی تواند خود را رسانید ثابت دارد خداست تا قدم او را روز قیامت
و ذکر کرده نمی شد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بان در دنیا و دین آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و
مذکور نمی شد و در بزم شریف می آنچه لایق است و فائده نیست در آن می درآمدند تا لبان علم و خیر و برکت
وی یافتند نصیب و از آن بیرون می آمدند از مجلس شریف را دانایند بر خه بجهت علمی ادبی که حاصل میشد
ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس ال کردم پدر خود را از خروج
آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چهار میگرد گفت کان رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم بخزن لسانه الا قیامه یعنی بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیز
و در سختی که فائده میداشت و سود می کرد و در لفظ بخزن که از خرنست یعنی گنجینه نهادن مثال را اشارت است
که زبان شریف می رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بجمالت و معارفه مالا مال بود در آنچه سود میکرد
است انزای کشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آنحضرت قلب ایشان را و نگاه میداشت از رسیدن

و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جلشانه چنانکه فرموده است الذی القت بین قلوبهم الایة و احسان و عطا بسیار
 می نمود و ضعیف یا نازک ایشان را موقوفه القلوب خوانند بزرگ گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و دالی میگردد
 بر ایشان و صد سیکر و از مردم در پاس میداشت خود را از ایشان میدزدید نفس شریف خود را از اعدایان سانس
 و این پیش از نزول کرمه و الله بصک من الناس و با قطع نظر از ان برین عایت عالم حکمت و تعالیم و ارشاد
 امت است و در حقیقت این کتاب است از نگاهداشت رعب و عدم انبساط بخلق تا برسد و بیباک نشوند و با
 حذر و احتیاط پیچید از هیچ کی طلاق وجه کشاد روی و خوشحوی را و تقصد نمود و باز پرسید و صاحب را سید
 مردم را از احوال یکدیگر با هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت نماید کند و اگر نباشد اصلاح کند و بوی
 نماید و نهی کند از آن عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تبخیر میکرد و خوار می دانند از هر که واقع شود
 و مبالغات نمی کرد بغافل آن باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر بودی بظاهر و این پرسیدن احوال مردم بزرگی
 از غیر تحسین و دوستی آن بود که عیبهای نهانی مردم را پرسند بقصد شناخت و تبخیر و این احوال ظاهر مردم بود
 که از یکدیگری پرسید بقصد تربیت اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامور همه پذیر یعنی همه افعال و اوضاع
 شریفی معتدل و هموار بود و شکنج بر یک قرار بود در کارهای اولیست بالا نبود و اختلاف و افراط و تفريط
 راه نمی یافت غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تہذیب است و همیشه در سیاست تدبیر کار ایشان بود از جهت
 ترس آنکه ایشان فاضل نشوند و از کار بازمانند و الترام نمیکرد عجاوت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانید
 شود بر امت مهربان و هر کار را نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم ساختگی و آماجگی بود و مانند سلاهای جنگ
 و آلات حرب هر چه واقع میشود از امور مصالح آن طیار میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن
 و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اختیار و برابر بودند فاضله و مقرب تر نزد وی از آن
 کسی بود که ناصح تر و خیر خواه تر بخلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس سیدم پدر خود را رضی الله عنه از
 مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در پیشینه کردن با مردم گفت نمی نشست بر نیخاست آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مگر بر ذکر خدا یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلس در آمدی
 چنانجا که میرسد و قصد بالانشینی نمی کرد و جای معین برای نشستن خود نمی گرفت امر میکرد امت را این
 میکرد از قصد بالانشستن میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات و گمان نمی
 هم نشین و گویای یکی گرامی تر باشد از نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و با هر کس بر اندازد حال و قدر کا

باز هم در حدیث
 و کتاب و در بیان
 شریف ۱۲
 در اصل
 اگر چه در حدیث
 در حدیث و در حدیث
 در حدیث و در حدیث

۳۵

و بی عنایت میکرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همیشه نمیکرد یا آنحضرت یا حاجت می آورد نزد وی صبر میکرد بر آن تا آنکس خود بزمیگشت و بر بی حاجت آنحضرت تا مدتی که او بزمیگشت و بر بی حاجت و هر که سوال میکرد از آنحضرت و در پیخواست حاجتی رو نمیکرد و او را گمزه حاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر نمی بود بسخن خوشنوی و دلجوی باز میگردد و این سخن در باب اخلاق شریف و در وجود و سخای آنحضرت خواهد آمد و پر کرده بودم درم را خوش خلقی وی هر کس را بجای پدر گشته بود و گشته بوده اند چه نزد وی و در حق آنکه در حق هیچکس فرود گذاشت نمی کرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و میا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد در و آوازها و ذکر کرده نمی شد در و حرام و سخن ناشائسته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد ذرات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لسی و دشمنانسته و بشیرینی واقع می شد پوشیدند و منتشر نمیکردانیدند و همه اهل مجلس معتدل و مساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان تقوی بود هر که مستقی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبریا و در جم میگردند صغیر را و ایثار میکردند محتاجان را و رعایت میکردند غریبان را صلی الله علیه و آله و سلم و زنی الله تعالی

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم بدانکه خلق بضم خاسیرت باطن را گویند خلق لطیف خاصورت ظاهرا خوانند و فی القاموس الخلق بضم تین و با سکون السیمة و الطبع و فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی یعنی سماجت و تازه رویی است اختلاط یا خلق آید و لیکن معنی آن عامتر است از آن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود بر آن نبود بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و معنی نلق نزد عقلا در ملک است که صادر میگردد بآن افعال سهولت آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است و اخلاق است در آنکه خلق غریزیت پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا کتب است که بنده آنرا بکسب ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیت از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شمارا چنانکه قسمت کرده است از راق شمارا داده البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبانجا خود قصد یق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی بر آمد از خوی خود قبول نکنید و این مبر است از تبعاع و تغییر خلق و الا هر دو لامکان قدرت آتی کائن است و تحقیق آنست که مردم متفانند در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب شدیده است که متغیر بکند متعذرات زوال آن و الا کما موراست بمجاهدت در ریاضت در آن تا غمگردد و بعضی اخلاق ضعیف است بر ریاضت قوی میگردد و بعضی از

توت بضعفت می آید و در شرح امر مجسمین اخلاق واقع شده و انبیا با صلوات الله و سلامه علیهم برای توحید
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بدان و فرستادن پیغمبران
بر آن چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم كما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی للاحسن الاخلاق
که اهدی للاحسنها الا انیت و احسنت عنی سیئتها و لا یصرف سیئتها الا انیت و اینهمه برای تعلیم و تلقین است و در
حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک تحصلتین بحبها الله الحکم و الامانة گفته یا رسول الله قد یا کافانی
او حدیثی تا فرود قد یا گفته محمد خدا را که محبوب گردانید ما بر دو خلق که دوست میدار و آنها را پس ترید و رسوال
شعراست که بعضی اطلاق جلی است و بعضی کمترین اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب
صحت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جلی و قدیم است تغییر و تبدیل آن
متعسر است با وجود آن از حیث امکان بیرون نیست و الله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات
از صورت و سیرت و بیج کمالات و فضائل محاسن حاصل است مگر تمام انبیا و رسل را و ایشان بچ و فایق انبیا
تا سرافراد بشری در رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع درجات است وجه عالی و رفیع باشد مقام کسی
که اجتناب کرد و بریزد حق تا به انبیا از افضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم
و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الهین بسنی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک
بیهقرا باید که تحقیق نغزید و است اقدام بعضی اقوام در تفصیل ولی بر نبی و این کفریست جلی و لیکن حق جلی علی
تفسیر داده است یعنی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفا فی بعضی
نیاض انکره است که اخلاق انبیا صلوات الله و سلامه علیهم هم مظهر و مجبولست نه کتب و معجزات حاصلست
در اول یافت ذیل فخرت بنی مریطت کتاب ریاضت هم با اجتناب و وجود الهی فیض فضل انبیا است اول علل
شعر تبارک الله و وحی بکتب و ولانبی علی خیب تبتم مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که بعد از وحی
و آثار حرکت است در کتاب نفس منی حاجت بر بیان ندارد و در بعضی از ایشان اظهار آن نیز در حالت بسیار
چنانکه در شان همی فرمود علیه السلام و انیناه الحکم جمیعا و آدهاست که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که
بوی گفتند چرا بزمی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من در تفسیر صدق با کلمه من الله گفته اند تصدیق
کردیم بی عیب علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلامه در روح اوست گفت عیسی علیه السلام
در عهد آجد الله تعالی الکتاب جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتاوی خود تیر صبی و در بیان صبیان

انچه اولی است
انچه نبی است
انچه رسالت است
انچه نبوت است
انچه وحی است
انچه کلام است
انچه معجزات است
انچه کتب است
انچه معجزات است
انچه کتب است
انچه معجزات است

و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایثار ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و نقد اینها برایم شده
 من قبل گفته اند ای پناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابدار خلق فرشته را بروی فرستادند
 که گفت امر میکند ترا خدا تعالی که بشناسی مرا ببل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود و علیه السلام در وقت
 القادری از شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لجمه وی هم ازین باب است و می فرستاد خدا تعالی
 بیوسف و سوتیکه افکندند او را برادران چاه و برداشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست و برداشتن سر
 مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکروم بپذیری از امر جاہلیت گردوی
 و نگاه داشت پروردگار تعالی و تقدیس از آن مخصوص گردانیده شد نزد من اول حضرت ائمه ان شر بعد از آن شکن
 گردانیده شد امر بر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نعمات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای
 ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی عمارت و ریاضت و اینست ادب قول
 سبحانه و لما بلغ اشد و استوی اقیانه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی میگردد ایندندند
 کل و عصمت خاصه انبیاء صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و ابرار و
 و اجمع تر تا مصاد اطلاق و مفصّل و صفات جمال و جلال خارج از حد و عدد و بیرون از حیطه ضبط و حضرت یار کاتب
 عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه در خزانه قدرت و مرتبه امکان از
 کمالات متصور است همه او را حاصل است تمامه انبیا و رسل تمامه اقطاب کمال و مظاهر الوار جمال او نید و بعد از انچه
 فیما قال شعر و کل ای اتی الرسل الاکرام بها یفانما اتصلت من نوره بهم فان شمس فضل هم کواهبها یظن انوار
 للناس فی الظلم و کلهم من سؤل الله تمس عن قاسم الیم و ارشقا من الیم و صلی الله علیه و آله قدر حسنه و جمال
 و کلاه از جهت احتیاج مکارم اخلاق و حمایه صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی تا کرد
 بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود آنک لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرمود و صلی الله
 علیه و آله و سلم بعثت لکم مکارم الاخلاق و در رویه اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق در میان
 در ذات شریف وی جمع بود چون نباشد که معلم وی رب علیم و مودب و قرآن عظیم است و صل در حدیث آمده است
 که پرسیده شد عائشه راضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی
 وی آنست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و حمایه صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان در شفا
 قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که رضی برضاه و بسخط بسخط خشنود می شد آنحضرت بخشنود وی قرآن

بیان اخلاق و صفات صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عائشه راضی الله عنها

و خشم میگرفت بچشم گرفتن قرآن یعنی رضای او بامر الهی و امتثال آن دستخط او بنواهی وی و ارتکاب آن بود و
 این نظیر همین معنی است که گفته و در حواری المعارف گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مذهب اخلاق وی صلی الله
 علیه و آله وسلم بود و بیان کرد این حضرت شیخ بیانی طویل که فاضلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از حضرت
 و غسل و تطهیر قلب شریف آنان گذشته شد نفس کبیره وی بر عهد نفوس بشری باقی داشته شد صفات اخلاق
 بشری در آن ظاهر آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای منع انصاف تا درین تهذیب نفس نبوی گذشته بود
 رحمت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمریدان کثافت ثابت و راسخ است
 کرد و چنانکه فرمود ثبت به فوادک ثبت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس ظهور صفاتش در باطن
 که میان قلب و نفس است چنانچه جنید نفس شریف نبوی و فیکه شکسته شدند آن شریفان سیلان کرد خون بر روی
 مبارک می و فرمود و کیف یصلح قوم خضوا وجهه منیم و هوید عوالی ربهم پس ستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شی الایه
 پس پیش قلب نبوی لباس صطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس موع شد نزول آیات و ظهور این
 صفات حدانار و اوقات و مصفا و مذهب گشت اخلاق نبویه لقآن اینست معنی اول عائشه کان خلقه لقرا
 اتی اینست کلام شیخ صاحب حواری و شاید که جمعی دیگر موافق راین نیز گفته باشند در بی مقام بر اندازه علم و دانش
 و فهم و قیاس حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت مکنه حال می عظیم صلی الله علیه و آله
 و سلم مینانکه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی هیچکس نشناخت و هر که
 در درک حقیقت آن تکلم کرد گوید دعوی علم مشابهات کرد و با علم تا اوله الامم نیست جز خدا نشناخت کس
 تو را مکنه کس ندارد آنچه تو نشناخته و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فوق افهام باشد نیست
 ترا چنانکه تو بی هر نظر گویا بنید و بعد در دانش خود هر کسی کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
 که از محیط ادراک بیرون بود اگر محسوس است از محیط ادراک با صره بیرون بود چنانکه خیل بزرگ که احساس با صره
 از محیط ترا ند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بیان محیط تواند شد چنانکه ذات صفات الهی تعالی و تقدس
 پس چون و تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را و عظیم گفته احاطه عقل از ادراک کند آن صراحت
 و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیه بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفلوح
 اند که پس یافته و در حصول اخلاق مرایشان را سبب نیست و مدخلی نه خصوصاً سید انبیا که جمیع اخلاق
 عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمد است نیست تعلیم و ادب در آنچه حاجت بود که او خود را آغاز آید بود

و تغییر و تبدیل را گرد سر پرده عزت و بی راه نیست و بعضی احکام و آثار جلیلت بشری را ظهوری نبود مگر احیاء
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را در امور سایر بران نتواند ساخت و رب العزت و انزل
که در آن موضع نیز در کدام مشهود و تجلی بود **مصرع** او برتر از آنست که آید بخیا **و در همین قصه غزوه احد**
که چون شکسته شد و زان مبارک بجرع شد سر شریف عدان شد خون بر روی گریه سخت و شوار آمد بر صحاب
و گفته اند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا سزا کار خودی یا قند فرمود فرستاده نشده ام من لعان و لیکن
فرستاده شده ام خلق را بنده خواننده و رحمت گفته ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا
کمال صبر و حلم است ریخا جرع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس قول این آیت لباس اضطراب پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان
حال و قال این سکین از اطلاق این لفظ استیاشی است اگر چه بقا عده علم و اساس قیاس است و درست
نماید و نیز گفت صاحب عرف رحمه الله علیه که در روایت که قول عائشه کان خلقه القرآن در آن روزی غافل
و ایمانی خفی بسوی اخلاق بآید باشد و لیکن اجتنام کرد یعنی میخواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت
اخلاق الهی بود و لیکن اجتنام کرد عائشه حضرت آریه که گوید متعلق با خلق الله پس تفسیر کرد از این معنی بقول خود کان خلقه
القرآن از جهت استیجابات جلال و شرف حال لطیف مقال این و فور عقل و کمال و درست رضی الله عنها و معنی
او خلست بی بیان عظمت اخلاق و عدم تنهایی آن بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر تنهایی است همچنین آثار و احوال
جمیل و اخلاق آنحضرت غیر تنهایی اند و در هر حال از احوال متجددی شود از کارم اخلاق و محاسن شیم
و آنچه افاضه میکند الله تعالی بروی از معارف و علوم که نمیدانند از اجزوی تعالی پس تعرض بجزئیات
اوصاف حمیده وی تعرض است بر چیزها که نه مقدور انسان و از ملکات عادی است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشبه آیات مشایهات که ممکن نیست که
و تاویل آن همچنین ممکن نیست در ک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت و الله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث ائمه متفقان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این معنی و اسناد این سخن بحضرت وی چیست پس گفت
آن عارف آن رسالت آن غیر قلب سول الله و فینه نقلت ما عرفت گفت ای سائل اگر از قلب بگیرم
وی غیر قلب سول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از عینم تو هم ندان
این حدیث در رساله مرجع البحرین کشاوه و پنهان کرده شده است اینجا باید نگریست نعم بر آنحضرت بتلاطم احوال

بجای قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حال بجالی میگروانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
 نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بجالی عظیم وی راه ندارد
 ولیکن بعضی احوال فاضله و عالی تر چنانکه انبیاء همه کامل و معصوم و پا و بود آن فضلنا بعضهم علی بن
 و اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه بر آن مبر و تعلیم و محض تشریح بودی آنکه در نفس شریف
 علیه السلام و آل و سلم از ان انوار و آثار پیدا کردند نعم نبوت و مقامات آنمه موهبت محض اصطفا و اجتناب
 بود و کسب یا صفت او در آن مدخلی نه ولیکن بر روز اسرار و ظهور انوار در لیل هزار مرتبه ترتیب او را و او کار سوارتر
 و سوالیست و کفیل حصول همه کمالات و مضمین در همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن او امر در دنیا
 الهی بود اما اثبات خاصیت نفس بشریت طبع که ناظر با ثبات انحراف و نقصانست خوب نیست اگر در توحید
 نوع از انگاه باینکه خبر در ساختن است بهمت عرض حق تعالی بجهت استعراق در مقام عالی از ان چنانچه در
 آنحضرت و طریقان بسیار بروی گفته اند و او در اندیشه و صورتی داشته باشد اما اطلاق تهنیت اصلاح که مبنی
 از سابقه آلائش نقصان فساد و او در مناسب نیست فی العاوس بنده و نطقه و القاه و اخلفه و اصلحه و فی الطرح
 تهنیت پاکیزه کردن جبل مذهب ای نظیر الاخلاق و با بجز عمل بر اعلی و اکل مرتبه کمال جو اعرفه معجز او را که
 حقیقت حال اقراب با او و اجلال است و الله الموفق و رخصل و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه
 و آل و سلم اعظم الاخلاق بوش کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصود نگردانید رسالت او را بر ناس بلکه
 عالم گردانید جن و انس بلکه بر جن و انس نیز مقصود نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین پس هر که الله تعالی
 پروردگار دوست و محمد صلی الله علیه و آل و سلم رسول دوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلقت
 عمومی نیز شامل آنست اینچنین تفکر کرده است صاحب الهی نیز از بعضی علماء عظام و گفت که این مصیبت
 از بعضی بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آل و سلم سلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جامعه بان رفته اند و دلیل ایشان
 از کتاب قول حق تعالی است لیکن للعالمین یز و او عالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت حدیث مسلم است انما بعثت
 آنحضرت صلی الله علیه و آل و سلم فرمودار سلست سالی الخلق کافه و بعضی گویند سلست بعضی ملائکه و گویا در او این
 بعضی ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عامست قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافه للناس
 دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه در مذهب مختار در مفهوم القاب آیه است و الا لازم آنکه بسوی جن نیز باشد و این خلقت
 اجماع است بلکه ذکر ناس بهمت آنست که مقصود از آیه نفس قول تخصیص رسالت بعضی ناس چنانچه زعم کرده است

و وصل
 و چون بود
 خلق آنحضرت
 صلی الله علیه و آل و سلم

بعضی

بخصوص رسالت آنحضرت بفریب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و الله اعلم بیکم و بنده
 مسکین شیبته الله علی طریق الحق و الباقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم هموس تمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات و لیکن ارسال اهل عقل از برای
 تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بنیبر ایشان بنا بر افاضه ایصال بنا بر کمالی که لایق حال ایشان باشد و
 جمیع عقلا در قول و بیحالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تعلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول
 ایشان السلام علیک یا رسول الله و اقرار است بر ائالت و وی صلی الله علیه و آله و سلم ابیات شکر فیض توین
 چون کنده ای ابر بهار که اگر خار و گری گل همه پرورده است و ای غنچه عروس باغ و پر توست ما خزای با و صبا
 آورده است و اگر گویند که لازم رسالت دعوت مرونه تبشیر و انذار است و وقوع آن بلائکه کجاست در مواسف
 شاید که در شب سمری باشد پوشیده همانند که تخصیص شب سمری و جوی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات در جهت
 نزول ملائکه بر آنحضرت را اوقات دیگر نیز چنانکه جن ادعوت کرده و وجه تخصیص جن بیک در قرآن از جهت عموم
 ایشان باشد و الله اعلم و در ملائکه نمی دانند نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرموده لایسبقونه
 بالقول و هم با مره میمون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز بجهت
 بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبوی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد بادی و رفته
 بود اسمعیل نام که موکلت بر صد هزار فرشته هر فرشته از آن بصد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحه
 الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر بر وزبجان
 در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس
 زمان حیات نزد حضور شریف چنانمی آمده باشد و حصل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم در کمال اخلاق است و حاصل
 وضع و مشار آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت مستوع می شود قوت را وجود فطنه و انشا
 فکر و نظر در عواقب مصالح نفس مجابده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و انشا و فضائل و تجزیه اهل اختلاف کرده
 مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیارست و قاموس گفته عقل علم بصفتان اشیا از حسن و قبح و کمال نقصان
 آن و این علم از ذرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که بیدار و مشار این علم است و گفت که گفته می شود عقل
 مرهیت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این تیر از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن نور

و حاصل در بیان عقل و علم

روحانیت که بوی دریافت می شود و علوم ضروریه و نظریه و ابتداء وجودی نزد اجتنان و لد است تا فرقه
رقبه زیاده می شود و نموی پذیرد تا کامل می شود و زود بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که رسید
انرا هیچ بشری جز وی و جبرانش عقول و افکار در بعضی و آنچه افاضه کرد بروی پروردگار و هر که متعجب کرد و مجاب
احوال و مایه صفات و محاسن افعال او را مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شاکل و بدایع سیر و سیاست انام
و تقریر شریح و تفاسیل آداب جلیله و تقریر شمیم عمیده علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و سیر اتم حایزه احوال
ایام ماضیه و ضرب اشغال و بیان احوال او را و تدبیر وی در حرب را که مثل وحش شارد و صاحب طباع عتقا
و قبا عد و در چه مرتبه از جهل و نادانی و شفا بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر جفا صبر کرد بر اید ایشان و بچه
فایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت بعد از مال و چگونه اختیار کردند او را
بر نفسها خود و گزاشند در طلب صناد او و اوطان و دوستان خود را بدانند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شامل وی صلی الله علیه و آله و سلم و اینهمه بی سابقه تعلیم و مداراست و ممارست و ملازمت کتاب و جفا
کتب مقدسین جلوس علی رابل کتاب بود طمیت نگار من که بکتب نرفت و خط بنوشت و بقره مسئله آموز
صد حدس شد و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتداء تا انتها کو بیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار
و افاضه کرده است بر او علوم و اسرار ماکان و مایکون بجز ورت حاصل شود و او را علم به نبوت و بی شوب
و شکوک و ظنون قول تعالی و عاقل کلم مکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیم صلی الله علیه و آله حسب وصله
و کمال و هب بن نبیه که تا بسی نقه اخباری علامه صدوق صاحب کتب اخبار بوده گفت هفتاد و یک
کتاب از کتب قدما خوانده ام و یا تمام در جمیع آن کتب که حق سبحانه داد تمامه نام از آغاز دنیا تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گر ماتم دزه از ریگستان نیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل
و فاضلترین ایشان در رای روانه ابو نعیم فی الحلیه و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف نقل کرده از بعضی علما
که عقل همه صد جزواست نود و نه از آن در محمد است و بجز و از آن در تمامه مومنان گفت بنده سسکین زرت و اسد
النبات و الیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزواست نصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم
گنجایش داشت چه هر گاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هر چه گویند و است اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل زینع بشکند چه توان کرد و اما عظیمیا کالگو شروان شاکن هو الابرار بیات شاه رسل شیع ام خواجه
و گویند نورهی حبیب خدا پیدا نام به مقصود ذات اوست و گریا همه طفیل و منظر نور اوست و گریا جلی

و گریا

هر چه که بود در امکان بروست ختم به هر معنی که داشت خدا شد بر تمام بهر داشت از طبیعت امکان هم
 که آن به اسری عیب داشته من المسجد الحرام تا موصوفه و جوب که اقصای عالم است به کائنات جاست فی
 جنت و فی ایشان تمام به سریت بس شگرت و در اینجا هیچ آن به از آشنای عالم جان برس از مقام علیه
 افضل الصلوة و ائمی تحیه و از کی سلام اکنون بعضی از اخلاق شریف وی از آنچه در نظر آید درین کتاب
 نویسیم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه روضه الاجاب معارج النبوه است و التوفیق من الله العظیم
 وصل در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این صفات اعظم صفات نبوت است و با
 نبوت بزرگوت این صفات نمیتوان برداشت قوله تعالی و لقد کذبت رسل من قبلك صبراً علی ما کذبوا و
 او ذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل قوله فاعف عنهم و اصبر مصدر جمیع طاعت
 و عبادات و جمیع تمامه خیرات و بر اکت که در هر امر خیر تا صبر از خدا آن نکنند بود نیاید با نوبه صبر تمام باید
 باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی است اند که اجتناب از آن نصف معصیاتی است
 است ایمان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشت با رجفای ایشان و صبر بر ایضاً
 صلوات الله علیه بر بلا و ایذا از همه همیشه و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اودی نبی مثل او ذیت او کما
 حال زهرا که در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تازی او از کفر ایشان زیادتر
 بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بجدی بود که اندکی از آن هم بسیاری نمود قطعه
 نازک بدنی کش ز کحل آزار بود از سایه سنبلی رخسار او بود بنگر چه رسد بردنش از غم که رهش از دست
 شگاری به از خار بود در روایت کرده شده است که چون کریمه خدا لفظ و امر با لحن و اعراض سخن این
 نزول یافت آنحضرت سوال کرد چه بکنی از ما بیل آن گفت جبرئیل تا پرسم عالم را یعنی رب العزت را این طاعت
 پس رفت جبرئیل آمد و گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که بیرون از تو و بدی کسی که محروم گرداند
 ترا و محو کنی از کسی که شتم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و متاع و مانند آن مگر آنکه حلال چیزها که حرام گردانید است
 خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشد از وی برای خدا و ابلغ صبر و اشد آن صبر آنحضرت است در غزوه احد
 که کافران محاربه و مقابلگی کردند با وی و آنچنان آند بار ساند صبر کرد و عفو کرد از ایشان که کفارند
 بجز در صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذرت داشت ایشان از امان جمل و ظلم گفت اللهم اهدنا

وصل در صبر و حلم و عفو

فایده

فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله
 بر ایشان که هلاک می شدند فرمود من معبود نشده ام همان بلکه معبود شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین
 و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است فایده و عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی در اینجا حرکت کرد و سجده
 نمود گفت و کیف یفعل قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لك من الامر شیء الا تیه و نیت و در قول
 آنحضرت کیف یفعل و در قول حق سبحانه لیس لك من الامر شیء چیزیکه دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است
 از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت بر آنچه در زید از صبر و حلم فافهم و این حق خاصه نفس شریفه
 وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز خراب کفار از نماز باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند و ناگردد بر ایشان
 بعد از این و آخرت و گفت ملائکه بیوهم و مقبور هم نار او همچنین دعا کرد بر اعیان از عرب که تعذیب بر مستضعفین
 میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لك من الامر شیء الا تیه در اینجا نازل شده است
 و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین
 اتصال الهامی بود که فرموده است یا ایها النبئی جاها الکفار و المنافقین و اعطاهم و همچنین دعا کردن آنحضرت
 بر آن جماعه اشقیاکه انداختند شکنجه شتر بر پشت شریف وی و یکی از اجبار بود که اسلام آوردند بن سعه بود فتح
 سین سکون صین مهلتین نبون از وی می آید که گفت باقی نماید از علامات نبوت چیزی می گمراگه شناختم آنرا بود
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حق که نظر کردم بسوی وی مگرد و چیزی که استخوان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در روز
 هشی میکند حلم او جهل او را زباده نمی کند او را شدت جهل بروی مگرد حلم را پس بودم من که تظلمت میکردم و او
 تا محاطت کنم او را پس شناسم حلم و علم او را پس خیم از وی تمرا تا اجل معلوم پس ادم او را شن پیش از تسلیم
 تمرا پس اعم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گفتم مجامع قیصن در وی او را نظر کردم به سوی او بود چه غلیظ
 و گفتم آیا ادانی کنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای پسران عجب المطلب حیل کرده اید و تا نیز او ای حق پس
 عمر آیا میگویی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود ترس
 بی زبانی او میزدم به شمشیر خود سه ترا و رسول خدا نگاه میکند سوی عمر با آرام و آهستگی و جسم میکند و فرمود من خود
 محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق مرا و امر کنی بحسن تقاضای او را ای عمر بر وادان
 حق او را و زباده بر حق به نسبت صلح بجای آنچه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت
 پس گفت این یهودی ای عمر چه علامت نبوت شناختم آنرا و روی محمد مگر این دو خصلت بود که الان استخوان

ش

کروم آنرا پس گواد میگیم ترامن که اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله و از این سر بر آمده که حدیث کرد
 بار بار سوختن اصلی الله علیه و آله و سلم روزی پس خاست آنحضرت و ما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که رسید
 با آنحضرت و بکشید روی او را و خراشید گردن مبارک آنحضرت را و بود در شب پس بگریه آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار و این دو شتر را که حیال دارم و تو بار داری کنی از مال خود تو
 پر خود پس گفت آنحضرت بیدارم ترا باره با منی کنی و از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بجز سوگند
 را با منی کنم ترا باره دار میکنی این هر دو شتر را پس همانند آنحضرت در ویرا و فرمود برادر یک شتر وی تو بر شتر دیگر
 شعیب رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث السنن این لفظ که گفت میرقم من هرگاه
 صلی الله علیه و آله و سلم بود بر آنحضرت بر و بخترانی غلیظ الحاشیه پس سید اعرابی و کشید آنحضرت را بر روی
 وی کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه بر آن
 کشیدن وی پشتر گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزدت است پس بگریه آنحضرت بسوی منی خنده کرد
 پس امر کرد مرا و ابطا ما این میان علم آنحضرت است و صبوری بر اینای و نفس مال و در گذشتن از جا کسیکه
 میخواست تا ایضا بر اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که بود فاحش و نه تنفخش و لیکن محسوس بود و در گذشت
 و در حدیث دیگر آمده که بود سباب نه فحاش و نه لعان فحش از حد و در گذشتن از بدی بیرون آمدن مقدارش و
 می در آید فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او بود فاحش و نه تنفخش یعنی بود
 فحش خلقت وی و نه کتسب یا تنفخش آنکه تعد کند و اکتار کند و تکلف کند در آن فاحش عامه از آن و اگر گریه
 بتحقیق بصحت رسیده است که آنحضرت امر کرد و قبل عقبه بن ابی معیط و عبدالعزیز بن خطیل و غیر ایشان از
 آنها که ایذا کردند او را پس اینست منصف چون صحیح ماند جوابش آنست که اینها حد انتهاک حرمت الله نیز کرده اند و
 بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایضا است و در غیر سببی که بعد که گوشه چنانکه در جذب دار و مانند آن و
 حل کرده است و ادوی عدم انتقام را بر چیز که مختص بالذم و من مانندان و از جمله عنود اصح آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم در گذشتن است از لعینین الا عصم میودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه نیز سببی که زهر داده
 او را و شاه و کبار آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار شدند و دید که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است
 و می گوید که منع میکند و نگاه میدارد ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی و گرفت آنحضرت او را
 و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس رسید و لرزید آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عنق کرد پس آن مرد

آن شخص نزد قوم خود گفت آدم من بر شما از نزد بهترین مردم در آوردم کی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که دشمنان ترا بکشد فرمود سرس و اگر میخواهی که کبشی تو مراب گماشته نمی شوی بزین و از جمله اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه و آله و سلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایماز میکردند او را چون غایب می بود تلقین میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تنفر میکند از منافقان نفوس بشری بی تأییدات ربانیه و هر چند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید و تعلیظ ایشان بکلمه یا ایها النبی جا بد الکفار و المنافقین و اعطای علیهم می کشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد و ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم اولاً استغفر لهم الاثمه پس گفت آنحضرت بخیر گردانیده است در پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کرد دم من استغفار را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد می کنم بر سبعین و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت است از جرم تعدیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه تفرقه هم این عبارت کثیره و مبالغه است نه تجدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت حل بر طاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صغح و امر کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبدالمدین ابی راکه رئیس منافقان بود بیکل کردن با وی و چون مرد آن منافق بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و باز گذار و بروی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را بجامه وی و گفت یا رسول الله نمازی کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای پسر نازل شد کریمه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون ممنوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بیعت تطیب قلب پسر او بود که صحابی صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا بود و در خواست کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که لباس قمیص عبده منافق را بخت آن بود که وی عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در روز بدر امیر آورده بودند برهنه بود و جامه تکلیس بجهت طول قامت بروی درست نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را با جمله درینجا بیان عظیم کارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه ازینها بدیدید و از آن میکشیدید مقابلت آن یکی میکرد و با مومنان چه حال خواهد و ازینجا فرمود حق جل و علی و آنک لعلی خلق عظیم و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا با الله و رسوله و از بدتر است او صلی الله علیه و آله و سلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبار از امت را بر اینست زینب و ولایت ایشان فرمود هر که برسد باین فاذورات یعنی مباشرت کند محراب را پاینده شد آنرا و او کرد و امت را که استغفار

استغفار

لکن محدود آنرا و ترسم کنند بر ایشان و نهی کرد از سب و لعن فرمود لکن لکن فانه بحسب الله و رسول و اشارت
 کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگر چه بظاهر خطای و ذلتی واقع شود اللهم طهر باطننا و اصلح ظهورنا
 بحسب سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
 آمد مردی و استیذان نمود تا در آید بر آنحضرت پس اذن کرد که در آید چون دید آنحضرت او را گفت مردی است
 در قبیله خود چون شبست کشاده روی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون بر رفت عائشه گفت یا رسول
 الله و قیقه دیدی این مرد را گفتی چنین چنان و چون شبست تازه روی و زری دیدی و انبساط کردی با وی این
 فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدترستی که بدترین دم نزد خدا در منزلت کسی است که
 دهند او را از مردم جهت ترس و پر میز کردن از شروی این جبارت احتمال خود معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
 شریف خود فرموده در اعتذار لطف و انبساط نمودن بآن مرد و منع کرد از درشت خوی نمودن و فحش گفتن
 نماند در آید مردم بروی و گرد روی نگرند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرمود بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از
 ترسند و بدی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شردی با وی مدارات نمایند و گفته اند که لطف آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با نرد بقصد تالف بود تا اسلام آمد قوم و قبیل او که وی بر پیش ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
 مرا و از باب غیبت نیست چه شایع را میسر شد که قبائح و معائب که در امت پدید میاید بظهار کند و مردم را
 بران اطلاع بخشد و این از باب غیبت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
 از مغلیین بخاطر بصیق و فحش جائزست و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی لطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است بر امت
 را با تعاسر کشی را که اینحال دارد و بدایات با وی تا سلامت مانند از شر و فایده وی ما دام که بجهت
 نکند و فرق میان مدارات و مدارت آنست که مدارات برای تقاضا و حفظ اوقات بود از تفرقه در مدارت
 آنکه جلب نفع دنیاوی بود و راجع اینمندی است آنچه بعضی گفتند که مدارات بذل دنیا است برای اصلاح
 دنیا باین با هر دو این مباحست و بسا که مستحسن و مدوح گردد و مدارت نسل بین است برای اصلاح
 دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل کرد برای آنرا و دنیا خود حسن عشرت را در حق کرد در کماله و بی با وجود
 این مدح وی کرد و قول وی تا مناقض گردد پیش قیل وی مدحی بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی قاضی
 حیا من گفت معلوم نیست که وی درین وقت مسلمان بود یا نبود اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود مسلمان

وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا قریب نخورد از وی کسیکه شناسا نبود
 بحال وی واقع شده است از نیمه در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که دلالت
 میکند بر ضعف ایمان وی پس این قول را آنحضرت انجبار غیب از علامات نبوت باشد اما ترقی کردن انبساط نمودن
 آنحضرت با وی بر سهیل ایتلاف بود و اینم که باین قباحت مذکور شد قصیه نام او عینیه بنضم عین فتح با اولی بن حنیف
 کلبه حار و سکون ضاد بن حدیقه و بن بدمین قراری بود او را محقق المطاع میگفتند از محبت حماقت و کبر وی و عظام
 محبت تا آنکه رئیس قبیلگی خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عینیه بن حنیف تزلزل کرد بر
 بر او نداده خود حرب بن قیس بن حصین بود و حرب بن قیس از انجازه که نزدیک بخود میگردد و ایند ایشان را امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت می رضی الله عنه مراد علماء بر این باشند یا جوانان پس گفت عینیه مراد از
 خود را ای بر او نداده من تا بروی جاهلی است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن کن از زوی در خواست
 کن که در ایام بروی گفت بکنم گفت این عباس پس خواست کرد خبر التماس عینیه را پس اذن داد و او را عمر چون آمد عینیه
 بر عمر گفت عینیه بره ای پس خطاب را پذیرای پس بخند اسوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان بعد پس
 در چشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بیدار او را از بدی و تقریر کند پس گفت حرب بن قیس یا امیر المومنین خدا تعالی
 گفته است من عینیه خود را خدا العفو و امر بالعرف و اعراض عن الجاهلین و گفتند نیز در از جاهلان است گفت ابن عباس و الله
 تجاوز نکرد آیت را عمر وقتی که خواند جز آنرا بر عمر بود عمر ایستادگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته
 که عینیه مرد گشت در زمان صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پس ترجیح کرد از ارتداد مسلمانان شد و حاضر
 عینیه فتماراد در عهد عمر رضی الله عنه است انجام است که بیاید در باب غزوات از وی انجبار و احوال که دلالت دارد
 بر شدت جفا و بدخوی وی انشاء الله تعالی و وصل در بیان تو واضح و ادب حسن معاشرت او صلی الله علیه و آله
 و سلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تو واضح فرود تنی نمودن و نرم گردنی کردن فی القاموس تو واضح تذلل
 و ایذاع پست کردن ستر ترا پائی برگردن وی ننهد و اشتقاق وی از وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع
 می نمود خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تو واضح نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از
 مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا صنعت گویند تو واضح و سطا است بیان کبر و صنعت و کین چون هر
 نفس آدمیان کبیر جایی دارد گاهی صنعت او در مقام تو واضح میدارد و سید الطائفة جنید بغدادی در عمده العبد
 را پرسیدم که تو واضح چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب گفت ان تخضع للحق و تتقاوله و تقبله لمن قال

وصل در بیان تو واضح و ادب حسن معاشرت او